

بررسی استعاره در ادبیات کودک و نوجوان در چهارچوب زبان‌شناسی شناختی

شهلا شریفی *

زهرا حامدی شیروان **

چکیده

تا پیش از پیدایش زبان‌شناسی شناختی، استعاره فقط یک ویژگی زبانی ادبی و مخصوصاً شعر در نظر گرفته می‌شد که با دیگر صورت‌های زبانی رابطه‌اندکی داشت. اما مطالعات شناختی در زمینه استعاره این دیدگاه سنتی را تغییر داده است. در این پژوهش، پس از معرفی رویکرد شناختی به استعاره، به بررسی ده کتاب داستان از مجموعه داستان‌های منتشر شده برای گروه سنی کودکان و نوجوانان می‌پردازیم. هدف از این بررسی این است که بدانیم چه انواعی از استعاره (با توجه به نظریات لیکاف در سال‌های 1980 و 1992) در این کتاب‌ها به کار رفته‌اند و کدام یک از این انواع بیشتر به کار رفته و اساساً در این کتاب‌ها از استعاره برای تسهیل درک چه مفاهیم ذهنی استفاده شده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که، از میان انواع استعاره‌هایی که لیکاف معرفی کرده است، شخصیت‌بخشی، که از جمله استعاره‌های هستی‌شناسانه است، بیش از دیگر انواع استعاره در این داستان‌ها به کار رفته است و نوع استعاره‌های به کار رفته در این کتاب‌ها در غالب موارد با مراحل رشد شناختی و تفکر کودک، که پیازه بیان کرده سازگاری دارند، همچنین نتایج نشان می‌دهد که استعاره‌ها نقش مهمی دارند در این که کودکان و نوجوانان برخی مفاهیم را بیاموزند و برخی مفاهیم پیچیده و انتزاعی را بهتر درک کنند.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی شناختی، استعاره، ادبیات کودکان، رشد شناختی، استعاره شناختی.

* دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد shahlasharifi@hotmail.com

** دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ دریافت: 89/8/6، تاریخ پذیرش: 89/10/21

1. مقدمه

در نظریه‌های کلاسیک زبان، استعاره موضوعی زبانی در نظر گرفته می‌شد نه موضوعی ذهنی و فکری. گویی عبارات استعاری با حوزه‌ی زبان روزمره و عادی در تناقض بودند و این نظریات برای قرن‌ها بدیهی فرض می‌شدند. استعاره در این نظریات بدین صورت تعریف می‌شد: «وقتی در عبارت زبانی (معمولاً شعر)، یک یا چند کلمه در معنایی غیر از معنای قراردادی و معمول خود به‌کار بروند تا مفهومی مشابه را تعریف کنند، با استعاره مواجه هستیم» (Lakoff, 1992: 1).

اما در زبان‌شناسی شناختی، که از مکاتب نوین زبان‌شناسی است، زبان وسیله‌ای برای کشف ساختار و نظام شناختی ذهن انسان در نظر گرفته می‌شود. این رویکرد، که در دهه‌های اخیر مورد توجه بسیار قرار گرفته است، زبان را نمودی از نظام تصویری ذهن می‌داند. زبان‌شناسان شناختی برخلاف دیگر صاحب‌نظران که استعاره را پدیده‌ای زبانی و به‌ویژه خاص زبان ادبی می‌دانند، برآنند که استعاره پدیده‌ای شناختی و ذهنی است و آنچه در زبان ظاهر می‌شود فقط نمودی از این پدیده‌ی ذهنی است. در این رویکرد، استعاره‌های زیبایی‌شناسانه و زبان ادبی و شعر زیرمجموعه‌ای از مفهوم استعاره‌اند. با توجه به اهمیت رشد شناختی و ذهنی انسان در دوران کودکی و نوجوانی، در این مقاله برآنیم تا به بررسی استعاره‌های به‌کار رفته در تعدادی از کتاب‌های داستانی کودکان و نوجوانان پردازیم و نقش استعاره را در درک کودکان و نوجوانان از مفاهیم انتزاعی بررسی کنیم. همچنین در این پژوهش از نظریات پیازه در مورد رشد شناختی کودکان و نوجوانان بهره خواهیم برد.

2. مفاهیم نظری پژوهش

1.2 ادبیات کودک و نوجوان

در مورد ادبیات کودک تعاریف و نظریات مختلفی ارائه شده است که در این‌جا به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم. عبداللهی تفاوت میان ادبیات کودکان و بزرگسالان را، در تعریف خود از ادبیات کودکان، مبنا قرار می‌دهد و می‌گوید: «ادبیات کودکان را شاید بتوانیم ادبیات متحول شفاهی بنامیم که تغییر شکل داده و به‌صورت مکتوب برای کودکان و نوجوانان نوشته می‌شود. آنچه ادبیات کودکان را از ادبیات بزرگسالان جدا می‌سازد بیشتر حالت محاوره‌ای آن است» (عبداللهی، 1381: 15). اما این تعریف از ادبیات کودکان جامع

و کامل نیست و در واقع فقط بخشی از آن را در برمی گیرد، چراکه همه آثار ادبی مخصوص کودکان متحول از ادبیات شفاهی نیست و همچنین میان ادبیات کودکان و بزرگسالان تفاوت‌های عمده‌تری در اهداف و ساختار وجود دارد.

در جایی دیگر، تعریف بهتر و کامل‌تری از ادبیات کودکان ارائه شده است: «ادبیات کودکان مجموعه نوشته‌ها و سروده‌ها و گفتارهایی است که از طرف بزرگسالان جامعه برای استفاده خردسالان فراهم آمده است. از لحاظ موضوعی، فرقی بین ادبیات کودکان و ادبیات بزرگسالان نیست و هرچه خارج از برنامه درسی و آموزشی مستقیم هنرمندان نوشته و تنظیم گردد، ادبیات کودکان خوانده می‌شود. تفاوت ادبیات کودکان و بزرگسالان، در تفاوت نیازها و امکانات کودکان و بزرگسالان است. تمامی آثاری که در تمامی حوزه‌های دانش بشری برای کودکان نوشته می‌شود و در آن خلاقیت هست، ادبیات کودکان نامیده می‌شوند» (هاشمی نسب، 1371: 10). در این تعریف بر یک اصل مهم، یعنی آموزش نامستقیم، اشاره شده است که یکی از اهداف و درون‌مایه‌های اصلی ادبیات کودک و نوجوان است.

در فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان نیز تقسیم‌بندی دوگانه مفیدی ارائه شده است: «ادبیات کودکان و نوجوان نوشته‌ها یا سروده‌هایی هستند که ارزش ادبی یا هنری دارند و برای کودکان و نوجوانان پدید می‌آیند. ادبیات کودکان و نوجوان هم شامل بخشی از فرهنگ شفاهی عامه است، مانند لالایی، مثل و قصه و هم شامل آثاری است که به وسیله شاعران و نویسندگان برای کودکان و نوجوانان پدید می‌آیند، مانند داستان، نمایشنامه و شعر» (میرهادی، 1376: 2/ 164).

گرین‌بای به جنبه مهمی از ادبیات کودک اشاره می‌کند، به نظر او «ادبیات کودک صرفاً مقوله‌ای از ادبیات است که بر اساس مخاطبان مورد نظرش تعریف می‌شود. مثلاً، ادبیات کانادایی فقط شامل کتاب‌هایی نیست که کانادایی‌ها می‌خوانند؛ یا داستان‌های جنایی فقط آن دسته از رمان‌ها نیست که مجرمان می‌خوانند. اما ادبیات کودک به این علت که کودکان آن را می‌نویسند یا درمورد آن‌ها نوشته می‌شود، ادبیات کودک نیست، بلکه فقط برای این‌که آشکارا و مشخصاً برای کودکان به نگارش درمی‌آید» (Greenby, 2008: 199).

فزلی ایغ نیز، پس از آوردن چند تعریف از منابع گوناگون، به این جنبه از ادبیات کودک اشاره و بیان می‌کند که «آنچه در این تعاریف مشترک است تأکید بر مخاطب خاص است؛ در همه آن‌ها مشخص می‌شود که این آثار برای کودکان و نوجوانان خلق، تولید، و تدوین شده است» (فزلی ایغ، 1385: 44).

او در ادامه به جمع‌بندی کامل‌تری می‌رسد و می‌گوید: «ادبیات کودکان اصطلاحی است ترکیبی که در آن یک وجه آن مخاطب و در وجه دیگر جوهر ادبی قرار دارد. پس آثاری که ادبیات کودکان خوانده می‌شود باید هر دو مؤلفه را دارا باشد. توجه بیش از حد به مخاطب و توانایی‌ها و محدودیت‌های او نباید سبب از دست رفتن جوهر ادبی در این آثار شود» (همان: 48).

درواقع او تعاریفی را که توجه بیش از حد بر مخاطب دارند جامع و کامل نمی‌داند و تأکید می‌کند که «ادبیات کودکان ابتدا ادبیات است، با همه ویژگی‌هایی که در آن می‌توان نقد ادبی را مورد توجه قرار داد، یعنی خلاق و عمیق است و از جوهر ادبی و ساختار هنری برخوردار است و در عین حال با نیازها، عقاید، توانایی‌ها و حوزه تجربه‌های کودکان و نوجوانان در ارتباط است» (همان: 56).

نادلمان نیز نظر جالب توجهی در این باره دارد؛ او می‌گوید «ادبیات کودک تمایل دارد پدیده‌ها را از دیدگاه معصومیت بنگرد، همان‌طور که خود کودکان می‌بینند» (Nodelman, 2008: 135). تعاریف و نظریات متعدد دیگری نیز در این مورد موجودند که، برای اجتناب از تکرار و اطناب، از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود. با توجه به تعاریف مذکور، کلاً می‌توان نتیجه‌گیری کرد که ادبیات کودکان مجموعه آثاری‌اند که بزرگسالان، برای گسترش فکر و دید کودکان و آموزش غیرمستقیم و پرورش ذوق و استعدادها، فراهم می‌کنند و در عین حال از ادبیت و خلاقیت نیز برخوردارند.

2.2 اهداف ادبیات کودکان

در منابع، اهداف کمابیش مشابهی برای ادبیات کودکان و نوجوانان ذکر شده است. در این میان فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان این اهداف را، خلاصه و مفید این چنین جمع‌بندی می‌کند:

ادبیات کودکان و نوجوانان گذشته از این که کودکان را با تجربه‌های تازه آشنا می‌کند و می‌کوشد تا در آن‌ها احساسات و اندیشه‌های نو و باارزشی به وجود بیاورد، نکته‌های اخلاقی و اجتماعی را نیز به آن‌ها می‌شناساند. همچنین به پرورش شخصیت فردی و اجتماعی کودکان کمک می‌کند و آن‌ها را یاری می‌کند تا خود و محیط و مسائل زندگی و فرهنگ جامعه خود و جامعه دیگر را بهتر بشناسد. علاوه بر این، به پرورش شخصیت فردی و اجتماعی خواننده کمک کرده، علاقه او را به مطالعه می‌افزاید و ذوق و سلیقه او را پرورش می‌دهد. گذشته از این که سرگرم‌کننده نیز هست، بر مهارت خواننده در درک زبان نوشتاری و بهره‌گیری بیشتر از آن می‌افزاید (میرهادی، 1376: 164).

3.2 استعاره

1.3.2 استعاره قبل از زبان‌شناسی شناختی

می‌توان گفت قدیمی‌ترین نظریه در مورد استعاره به ارسطو باز می‌گردد. ارسطو استعاره را نوعی آرایه ادبی در نظر می‌گیرد که صرفاً جنبه زیبایی‌شناسانه دارد و در زبان عادی و روزمره به کار نمی‌رود و مختص آثار ادبی است. رویکرد او به استعاره بخشی از نظریه قیاس اوست. طبق نظر ارسطو، «استعاره دو پدیده را با یکدیگر مقایسه می‌کند که یکی از آن‌ها به وسیله واژه یا عبارتی که در معنای صریح به کاررفته بیان می‌شود و دیگری از طریق واژه یا عبارتی که به صورت استعاری به کاررفته است» (Ortony, 1979: 3).

در منابع فارسی نیز تعاریفی این‌چنین از استعاره بر پایه نظریه قیاس آمده است، که به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود.

شفیعی کدکنی استعاره را به شعر محدود می‌کند و بر آن است: «شاید بتوان گفت که اغلب استعاره‌های شعری سابقه زمانی تشبیه دارد، یعنی در آغاز تشبیهی است و در طول زمان، با خوگیر شدن ذهن ما و دریافت ارتباط میان دوسوی تشبیه به صورت خیال شاعرانه‌ای که رنگ تشبیه دارد و دارای اجزای بیشتری است، خلاصه می‌شود و به گونه استعاره درمی‌آید» (شفیعی کدکنی، 1375: 118).

کزازی نیز استعاره را از ترفندهای شاعران می‌داند که «سخنور به یاری آن می‌کوشد تا سخن خویش را هرچه بیشتر در ذهن سخن‌دوست جاگیر گرداند» (کزازی، 1375: 94). به نظر کزازی، استعاره شیوه‌ای است در باز نمود اندیشه شاعرانه و گونه پرورده‌تر و هنری‌تر از تشبیه است:

تشبیه آن‌گاه که می‌پرورد و پندارینه‌تر می‌شود، به استعاره دیگرگون می‌گردد. بنیاد ماندگی در تشبیه بر مانسته نهاده شده است. اما در استعاره سخنور به این ماندگی خرسند نیست؛ نمی‌خواهد مانده را در سایه مانسته جای دهد. از این روی مانده و مانسته را با هم درمی‌آمیزد و یکی می‌کند. در چشم او مانده در آن ویژگی که آن را به مانسته می‌پیوندد آن‌چنان به مانسته می‌ماند که نمی‌توان در میان آن دو جدایی نهاد. پیوند و ماندگی در میان دوسوی تا بدان جاست که یکی به‌ناچار، دیگری را فریاد می‌آورد. مانده آن‌چنان در مانسته رنگ باخته است و با آن یکی شده است که نمی‌تواند از آن جدا انگاشته شود. از این روی نیازی نیست که در سخن یادی از مانده برود (همان: 97).

همایی تعریف کوتاه و ساده‌ای از استعاره ارائه می‌دهد و می‌گوید: «استعاره عبارت

است از آن که یکی از دو طرف تشبیه را ذکر و طرف دیگر را اراده کرده باشد» (همایی، 1377: 250).

شمیسا نیز استعاره را مختص شاعران می‌داند و می‌نویسد:

استعاره در لغت معنی استفعال دارد، یعنی عاریه‌خواستن لغتی به جای لغت دیگر. زیرا شاعر در استعاره واژه‌ای را به علاقه‌مشابهت به جای واژه دیگری به کار می‌برد. مهم‌ترین نوع مجاز مجاز به علاقه‌مشابهت است که به آن استعاره می‌گویند (شمیسا، 1381: 57).

2.3.2 مفهوم استعاره در زبان‌شناسی شناختی

نظریه جدید و معاصر استعاره را، که مقابله‌ای بود با نظریه‌های کلاسیک، که برای مدت طولانی رواج داشتند، لیکاف و جانسون در «استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم» (*Metaphors we live by*) مطرح کردند. به نظر آن‌ها، نظام مفهومی ذهن انسان، که اندیشه و کردار آدمی بر آن استوار است، در ذات خود ماهیتی استعاری دارد، اما از آن‌جا که دسترسی مستقیم به آن در حالت عادی مقدور نیست، برای کشف ساختار این نظام می‌توان از بازنمود آن، یعنی زبان، بهره جست. در واقع، نظر زبان‌شناسان شناختی این است که زبان الگوهای اندیشه و ویژگی‌های ذهن انسان را منعکس می‌کند، بنابراین مطالعه زبان از این نگاه مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. با مطالعه زبان می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و آرای ذهن انسان پی برد. در دیدگاه شناختی، همان‌طور که زبان را دارای نظام و ساختار می‌دانند، فکر و اندیشه را نیز دارای نظام و ساختار می‌دانند. از نظر آنان، ساختار نظام‌مندی که زبان دارد ساختار فکر ما را هم منعکس می‌کند. لیکاف و جانسون دو اصل را در نظریه خود در مورد استعاره بیان کردند: 1. استعاره مختص زبان ادبی و شعر نیست. 2. استعاره اصولاً پدیده‌ای زبانی نیست، بلکه ریشه در نظام مفهومی ذهن انسان دارد (Lee, 2001: 7).

در زبان‌شناسی شناختی، استعاره روشی در نظر گرفته می‌شود که به وسیله آن حوزه‌ای ذهنی (mental domain) بر اساس اصطلاحات و مفاهیم حوزه‌ای دیگر به تصویر کشیده می‌شود و مفهوم‌سازی می‌شود. یعنی به اختصار استعاره عبارت است از «تطابق بینا حوزه‌ای (cross-domain mapping) در نظام مفهومی (conceptual system)» و عبارت استعاری عبارت است از «عبارتی زبانی (واژه، گروه یا جمله) که تحقق روستا (surface realization) این تطابق بینا حوزه‌ای است» (Lakeoff, 1992: 1). معمولاً در

استعاره از مفاهیم و اصطلاحات حوزه‌ای ملموس و عینی برای مفهوم‌سازی و توصیف حوزه دیگر یا تجربه انتزاعی بهره گرفته می‌شود.

لیکاف و جانسون به این نتیجه رسیدند که مفاهیم انتزاعی در حوزه مفهومی انسان با بهره‌گیری از مفاهیم عینی سازمان‌بندی می‌شوند. یعنی زبان به ما نشان می‌دهد که در ذهن خویش مفاهیم انتزاعی را بر اساس مفاهیم عینی بیان یا درک می‌کنیم. پس زبان‌شناسان شناختی در مورد زبان و نحوه انعکاس شناخت در زبان فرضیه‌پردازی می‌کنند. مثلاً استعاره: «مباحثه جنگ است» یکی از بارزترین استعاره‌هایی که ما به‌وفور و به‌صورت خودکار در زندگی روزمره خود به‌کار می‌بریم. به نمونه‌های زیر توجه کنید، در همگی آن‌ها واژه‌های حوزه جنگ برای حوزه مباحثه به‌کار رفته است:

ادعاهای شما جای دفاع ندارند.

او به نقاط ضعف استدلالم حمله کرد.

انتقادات او درست هدف‌گیری شده بود.

من استدلالش را درهم کوبیدم.

تاکنون در هیچ مباحثه‌ای بر او پیروز نشده‌ام.

لیکاف تقسیم‌بندی واضح و مشخصی در مورد انواع استعاره و تعداد آن‌ها بیان نکرده است، اما در کل انواع استعاره‌هایی که پراکنده در آثارش مشاهده می‌شود به‌شرح زیر است:

(الف) استعاره‌های جهتی (orientational): این استعاره‌ها با جهات فضایی مثل بالا-

پایین، جلو- پشت، عمیق- کم‌عمق، مرکزی- حاشیه‌ای و غیره سر و کار دارند. این جهات فضایی غالباً از بدن انسان نشئت می‌گیرند (به عبارت دیگر، بدن انسان صفر فضایی است و جهات، نسبت به بدن انسان تعیین می‌شوند)، مثلاً در انگلیسی شادی همیشه، به‌لحاظ جهت، بالاست:

I'm feeling up today.

چنین جهات استعاری تصادفی و قراردادی نیست و ریشه در تجارب فیزیکی و فرهنگی ما دارد، اگرچه ممکن است از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت باشد. مثلاً در برخی از فرهنگ‌ها آینده پیش‌روی ماست، درحالی‌که در برخی دیگر پشت سر ماست.

(ب) استعاره‌های هستی‌شناسانه (ontological metaphors): همان‌طور که تجربه انسان

از جهات فضایی موجب به‌وجود آمدن استعاره‌های جهتی می‌شود، تجربه‌های وی در مورد اشیاء فیزیکی نیز پایه و اساس استعاره‌های هستی‌شناسانه را تشکیل می‌دهد. استعاره

هستی‌شناسانه عبارت است از روش‌های درک و دریافت رخدادها، فعالیت‌ها، احساسات، عقاید و غیره به‌مثابه اشیاء و اجسام (entities and substances).

شخصیت‌بخشی (personification) زیرمجموعه‌ای از استعاره‌های هستی‌شناسانه در نظر گرفته شده‌اند: «واضح‌ترین نوع استعاره‌های هستی‌شناسانه استعاره‌هایی‌اند که در آن‌ها به اشیاء و دیگر چیزها خصوصیات و ویژگی‌های انسانی داده می‌شود» (Lakeoff & Johnson, 1980: 4 - 35).

لیکاف اصطلاحات (idioms) و ضرب‌المثل‌ها (proverbs) را نیز عبارات استعاری در نظر می‌گیرد. او می‌گوید که در دیدگاه‌های سنتی، اصطلاحات معنای قراردادی (arbitrary) داشتند، اما در زبان‌شناسی شناختی، معنای آن‌ها قراردادی نیست بلکه موجه و دارای علت (motivated) است (Lakeoff, 1992: 7). همچنین او معتقد است در مورد ضرب‌المثل‌ها نیز می‌توان یک طرح عام (generic-level schema) از ساختار دانش مربوط به آن ارائه داد، که تفاسیر متعددی که از یک ضرب‌المثل در موقعیت‌های مختلف به ذهن می‌رسد، به‌کار رفته باشد. مثلاً در ضرب‌المثل blind blames the ditch طرح کلی بدین صورت است: انسانی که نقصی دارد هنگامی که مشکلی برایش پیش می‌آید آن را به گردن موقعیت می‌اندازد و نه نقص خودش.

حال اگر این ضرب‌المثل در مورد یک کاندیدای ریاست جمهوری، که کار خلاف اخلاقی انجام داده و در روزنامه‌ها رسوا شده است و اینک او به جای سرزنش خود روزنامه‌ها را مقصر می‌داند، به‌کار رود، این کاربرد خاص یا هر کاربرد دیگری از ضرب‌المثل با آن طرح کلی سازگار است (Lakeoff, 1992: 26).

لیکاف دو نوع استعاره را تفکیک می‌کند: استعاره‌هایی که مجموعه‌ای از مفاهیم حوزه مبدأ (source domain) را به مجموعه‌ای از مفاهیم حوزه مقصد (target domain) مربوط می‌کنند و استعاره‌هایی که فقط مفهوم یا تصویری ذهنی (mental image) را از حوزه مبدأ به مفهوم یا تصویری ذهنی در حوزه مقصد مربوط می‌کنند. دسته اول را به‌طور کلی استعاره‌های مفهومی و دسته دوم را استعاره‌های تصویری (image metaphors) یا ساختاری (structural) می‌نامد (Lakeoff, 1992: 22).

4.2 مروری بر نظریه پیاژه (Piaget) در مورد رشد شناختی

پیاژه معتقد است شناخت آدمی (human cognition) در طی شانزده سال اول زندگی

به سرعت رشد می کند و بعد از این مرحله، رشد شناخت کندتر می شود. او چهار مرحله برای رشد شناختی و عقلانی (cognitive and intellectual) کودک در نظر می گیرد که عبارت اند از:

1. مرحله حسی - حرکتی (sensorimotor stage): از تولد تا دوسالگی؛
2. مرحله پیش عملیاتی (preoperational stage): دو تا هفت سالگی؛
3. مرحله عملیات عینی (concrete operational stage): هفت تا یازده سالگی؛
4. مرحله عملیات صوری (formal operational stage): یازده تا شانزده سالگی (Brown, 2000: 61).

در مرحله حسی - حرکتی، تماس کودک با دنیای خارج عملی است و فقط رفتارهای بازتابی فطری را ابراز می کند. نخستین عادات شکل می گیرد و مقدمه نوعی یادگیری و شرطی شدن به وجود می آید. در اواخر این دوره، کودک مفهوم شیء دائم (permanent object) را کسب می کند. قبل از این زمان، کودک تشخیص نمی دهد که اشیاء می توانند جدا از او وجود داشته باشند. کودک بین من خود و دنیای خارج تفاوتی قائل نیست که این حالت را «خودمیان بینی» (egocentrism) می نامند.

در مرحله پیش عملیاتی فکر همراه با زبان، بازی رمزی، تقلید، تصویر ذهنی، و اشکال دیگر کنش های رمزی آغاز می شود. در این مرحله، کودک کاملاً خودمیان بین است و همه اشیاء را از دیدگاه خودش می بیند و، اگر در مورد چیزی تجربه ای نداشته باشد، برای توجیه آن تئیهاتی از خود می سازد. در این مرحله، تفکر کودکان بیشترین تفاوت را با تفکر بزرگسالان دارد. کودک در این مرحله به جاندارپنداری (animism) یا زنده انگاری اعتقاد دارد و همه اشیاء بی جان را زنده می پندارد. اسباب بازی ها می توانند زنده باشند و با او صحبت کنند. پیازه از بسیاری از کودکان سؤال کرد که آیا باد، رودخانه، ابر، و خورشید زنده اند و دریافت که کودکان آن ها را زنده می پندارند.

در مرحله عملیات عینی، کودک قادر می شود عملیات عینی انجام دهد. این عمل های درونی شده به کودک اجازه می دهد درباره اعمالی که قبلاً به طور فیزیکی انجام می داد فکر کند. و نهایتاً مرحله عملیات صوری دوره استقرار هوش انتزاعی و شروع تفکر تجربیدی است. در این مرحله تفکر بیشتر انعطاف پذیر، منطقی، و نظام دار است، نظام ارزشی درونی است و احساسی از داوری اخلاقی را گسترش می دهد. این آخرین حد تکمیل ساخت های ذهنی است و، از این پس، هیچ نوع ساخت ذهنی جدیدی در فرد بنا نمی شود و آنچه

بزرگسال را از نوجوان ممتاز می‌کند مسئله بیش و کم بودن تجربه است. البته نظر پیازنه این است که سنین متوسط مراحل ممکن است برحسب هوش آزمودنی‌های فردی و برحسب محیط فرهنگی آن‌ها تغییر کند، اما ترتیب توالی آن‌ها ثابت می‌ماند (منصور، بی تا به نقل از امین پور، 1386: 20-15).

3. روش تحقیق

1.3 داده‌های پژوهش

جامعه آماری در این پژوهش کتاب‌های داستان کودکان و نوجوانان بود. ده کتاب داستان به‌عنوان نمونه پژوهش برای بررسی و تحلیل انتخاب شدند که از میان آن‌ها، طبق معیار سازمان انتشاردهنده، پنج کتاب برای کودکان گروه سنی الف (قبل از دبستان)، ب (اول تا سوم دبستان) و ج (چهارم و پنجم دبستان) و پنج کتاب برای نوجوانان (گروه سنی د و ه) نوشته شده بودند. کتاب‌ها از نویسندگان گوناگون و سال‌های گوناگون برگزیده شدند تا بتوانند به‌نوعی نمایانگر ادبیات کودک باشند و بتوان نتایج حاصل از بررسی آن‌ها را تا حدی تعمیم داد. شیوه انتخاب نمونه، نمونه‌گیری سهل‌الوصول (convenience sampling) بود، یعنی با در نظر گرفتن گروه سنی و نویسنده نمونه‌هایی انتخاب شدند که نویسندگان به آن‌ها دسترسی داشتند. بازه زمانی مورد نظر نیز بیست سال گذشته (سال 69 تا 89) بوده است. پس از انتخاب نمونه، نگارندگان تمامی این کتاب‌ها را به‌دقت مطالعه و بررسی کردند و استعاره‌های آن‌ها را به شیوه دستی استخراج و نتایج حاصل از آن‌ها را تفسیر کردند. در بخش تجزیه و تحلیل داده‌ها، نمونه‌هایی از این استعاره‌ها آورده می‌شود. البته، به‌علت فراوانی تعداد کل داده‌ها و تکرار برخی از استعاره‌ها در چندین کتاب یا داستان، تمامی آن‌ها ذکر نشده‌اند و فقط نمونه‌هایی از آن‌ها برای مثال و روشن شدن مطلب آورده شده‌اند.

4. تجزیه و تحلیل داده‌ها

1.4 شخصیت‌بخشی

کودکان از آغاز تولد خود هنگامی که اندکی به شناخت محیط پیرامون خود می‌رسند و جهان طبیعی را بازمی‌یابند، حیوانات را می‌شناسند و به آن‌ها عشق می‌ورزند. کودکان، بی‌آن‌که خوب ماهیت حیوانات را بشناسند و یا حتی ضرورتی به شناخت ماهیت‌شان

احساس کنند دوست دارند با آن‌ها بازی کنند و قطعاً زندگی حیوانات و داستان‌های مربوط به آن‌ها برای کودکان بسیار لذت‌بخش است. در این بخش، ملاحظه خواهیم کرد که شخصیت‌بخشی به حیوانات و نسبت‌دادن خصوصیات و ویژگی‌های انسانی به آن‌ها یکی از فراوان‌ترین استعاره‌های به‌کاررفته در داستان‌های کودکان است، که به‌علت علاقه کودکان، در آموزش غیرمستقیم مسائل به آنان نیز نقش عمده دارد. علاوه بر شخصیت‌بخشی به حیوانات، شخصیت‌بخشی به پدیده‌های طبیعی، اشیاء و حتی خوراکی‌ها نیز مشاهده می‌شود که به نمونه‌هایی از هرکدام اشاره می‌شود. لازم به ذکر است که تا حد امکان مثال‌هایی از متن داستان‌ها آورده شده، اما در برخی موارد، از آن‌جایی که تمام یا بخش اعظم داستان باید گنجانده می‌شد به ذکر خلاصه داستان اکتفا شده است.

1.1.4 نمونه‌های شخصیت‌بخشی به حیوانات

قصه کوتاه «قوقولی خان»

در این داستان، قوقولی خان خروسی است که وقت و بی‌وقت می‌خواند و استعاره از آدم‌ها (بچه‌هایی) است که برای دیگران مزاحمت ایجاد می‌کنند و باعث ناراحتی و آزار آن‌ها می‌شوند. در این داستان، نویسنده می‌خواهد به کودکان آموزش بدهد که نباید، با بازی‌ها و هیجان‌ات خود، باعث آزار و اذیت و مزاحمت برای دیگران نشوند (قاسم‌نیا و شیخی، 1379: 3).

داستان «بزرگ‌ترین خانه برای عنکبوت پادراز»

در این داستان عنکبوت پادراز استعاره از آدم‌های بلندپروازی است که امکانات موجود در اطراف خود را نادیده می‌گیرند و، برای موفقیت و رسیدن به اهداف و آرزوهای محال و دست‌نیافتنی، خود را به آب و آتش می‌زنند، اما در نهایت متوجه می‌شوند که همه امکانات لازم را خود داشته‌اند و به همان جای اول خود برمی‌گردند. کارهای عنکبوت پادراز هم استعاره از بلندپروازی و توجه‌نکردن به واقعیات زندگی است:

یک عنکبوت پادرازی بود که می‌خواست بزرگ‌ترین خانه دنیا را برای خود بسازد. بنابراین دو تا درخت بزرگ انتخاب کرد؛ یکی این سر دنیا، یکی آن سر دنیا ... صد شب و صد روز تار تنید تا رسید به وسط دنیا. آن وقت یک اتفاق بد افتاد، عنکبوت‌ه خوابش برد و پایین افتاد ... هزار شب و هزار روز دیگر تار تنید تا رسید به نزدیکی آن سر دنیا ...

در نهایت عنکبوت این قصه بعد از سختی‌ها و ماجراهای بسیار، از بلندپروازی‌های

خود، دست برمی دارد و تصمیم می گیرد تا بر روی بوته خاری خانه خود را بسازد (قاسم نیا و شیخی، 1379: 7).

داستان «درسی برای موش کوچولوها»

این داستان در مورد دو موش کوچولو به نام فسقلی و قلقلی است:

یکی بود یکی نبود، دو تا موش بودند کوچولو و مچولو، فسقلی و قلقلی ... فسقلی کلاس های درس مادر را خیلی دوست داشت ... اما قلقلی همیشه دیر می رسید. وقتی هم که می رسید تنبل و بی حوصله بود. به حرف های مادر خوب گوش نمی داد ...

در این داستان، فسقلی استعاره از بچه هایی است که به حرف بزرگ ترها گوش می دهند و از تجارب آنها در برخورد با مشکلات و مسائل زندگی بهره می برند و قلقلی استعاره از بچه های بازیگوش و سربه رویی است که به حرف بزرگ ترها گوش نمی دهند و در محصله می افتند و ضرر می کنند.

داستان «مان از حرف مردم»

در این داستان لاک پشت استعاره از افراد کم تحملی است که در مقابل حرف دیگران زود از کوره درمی روند (داود، 1388: 8).

داستان «چاه طمع»

خرگوش در این داستان استعاره از انسانی است که از عقل خود بهره می گیرد، و شیر استعاره از انسانی است که فقط از زور خود استفاده می کند، و پیروزی خرگوش بر شیر نشان از برتری عقل بر زور دارد. نویسنده برای تفهیم این نکته به نوجوانان از استعاره بهره گرفته است.

... شیرتها متکی به زور خود بود و به هیچ وجه فکر نکرد که یک شیر چطوری می تواند توی چاه زندگی کند ...

... حال خرگوش می رفت تا پیروزی عقل را در برابر زور به دیگر حیوانات مزده بدهد ... (داود، 1388: 15).

داستان «گرگ بلا، خرگوش ناقلا»

در این داستان نیز خرگوش استعاره از انسانی باهوش و باتدبیر است که از عقل و منطق خود برای غلبه بر دشمنش یعنی گرگ، استفاده می کند که استعاره از انسان خبیث و بدذات و زورگو است.

...گرگ بدجنس که همیشه دشمن خرگوش‌ها بود با خودش گفت: به به! عجب خرگوش چاق و چله‌ای! باید اورا شکار کنم و بخورم ... در میان آن‌ها خرگوشی بود که خیلی شجاع و باهوش بود. به بقیه گفت: نترسید و نلرزید، من حساب این گرگ را می‌رسم ...» (فتاحی، 1382: 11).

در انتهای داستان، خرگوش زیرک با شجاعت و زیرکی بسیار گرگ را فریب می‌دهد و به جای بچه خرگوش‌ها در شکمش سنگ می‌ریزد و او را به رودخانه می‌اندازد و همه را از شرش نجات می‌دهد. در این داستان نیز، با کاربرد شخصیت‌های حیوانی، نویسنده در کنار جذب و سرگرم کردن کودکان و ایجاد علاقه، نامستقیم به آنان راه و رسم زندگی و اهمیت تدبیر و اندیشه را آموزش می‌دهد.

داستان «سه گربه»

در این داستان، سه بچه‌گربه به نام‌های سبک و میک و پیک هستند. سبک استعاره از زیبایی، میک استعاره از کار و تلاش، و پیک استعاره از هوش و ذکاوت است. روزی مادرشان به بچه‌گربه‌ها می‌گوید که بروند و به فکر آینده خود باشند، پیک با هوش و ذکاوتش در قصری برای خود جایی دست‌وپا می‌کند، میک با کار و تلاش در مزرعه‌ای می‌ماند و سبک که فقط زیبایی دارد در کلبه‌ای ساکن می‌شود. نویسنده در این داستان با بهره‌گیری از استعاره و جان‌بخشی می‌خواهد به کودکان بگوید که کار و تلاش بهتر از داشتن زیبایی است و هوش و ذکاوت از آن هم بهتر (شیخی، 1385: 6).

داستان «خرس کوچولو نی می‌زند»

در این داستان خرسی کوچک، با مشاهده نی‌زدن چوپانی، به این کار علاقه‌مند می‌شود و یاد می‌گیرد چگونه نی بزند. در ابتدا، مادرش او را سرزنش می‌کند که چرا دنبال کار و شکار نمی‌رود، اما وقتی زنبورها که از نی‌زدن خرس کوچولو به وجد آمده‌اند، برایش عسل هدیه می‌آورند او هم خوشحال می‌شود. در این‌جا نویسنده، با دادن خصوصیات انسانی به خرس و جان‌بخشی، اهمیت و سودمندی فراگرفتن هنر (مثل نی‌زدن) را به کودکان آموزش می‌دهد (شیخی، 1385: 15).

برخی استعاره‌ها بارها و بارها در داستان‌ها تکرار شده‌اند: برای مثال روباه همه‌جا استعاره از انسان حیله‌گر و مکاری است که قصد فریب دیگران و سوءاستفاده از آن‌ها را دارد و در اکثر موارد هم عاقبت خوشی ندارد. این استعاره برای آموزش این نکته به کار رفته که فریبکاری و حیله‌گری آخر و عاقبت خوشی ندارد و کار درستی نیست.

شیر و گرگ در غالب موارد استعاره از افراد بی فکر و زورگویند که بر قدرت بازوی خود تکیه می کنند و به آزار و اذیت دیگران می پردازند.

داستان «پرنده کوی و چلچله»

در این داستان، چلچله استعاره از آدم هایی است که همیشه از موقعیت خود ناراضی اند و حسرت جایگاه دیگران را می خورند. اما وقتی جای خود را با پرنده کوی ساعت (دیگرانی که همیشه حسرتشان را می خورده) عوض می کند، متوجه می شود که خودش چقدر خوشبخت تر بوده است (شیخی، 1385: 9).

داستان «گوزن مغرور»

در این داستان گوزن استعاره از آدم مغرور است که خود را از دیگران برتر می داند و در جمع بقیه وارد نمی شود اما وقتی به مشکل برمی خورد (به دام شکارچی می افتد) متوجه می شود که چقدر به دیگران نیاز دارد و غرورش بی جا بوده است. نکته آموزشی در این داستان نشان دادن زشتی غرور بی جا به کودکان است (شیخی، 1385: 19).

داستان «برو بالاتر آقا بزه!»

در این داستان الاغ، استعاره از آدم حسودی است که به دوستش (بز) حسادت می کند و می خواهد او را به دردمسر بیندازد و خودش را پیش صاحبش عزیزتر کند، اما در انتها خودش به دردمسر می افتد. در این داستان زشتی حسادت به کودکان نشان داده می شود (شیخی، 1385: 14).

داستان «تک بال و خانم خرگوش»

در این داستان پرستوی تک بال و خرگوشی که فقط یک دست دارد استعاره از انسان هایی هستند که نقص جسمانی دارند، اما به سبب این ضعف خود دچار یأس و ناامیدی نمی شوند و از خود ضعف نشان نمی دهند و کار و تلاش می کنند و بسیار هم موفق می شوند. در این جا این نکته به کودکان آموزش داده می شود که نقص جسمانی نباید انسان را از کار و تلاش باز دارد و مایوس نماید (شیخی، 1385: 25).

داستان «جابر و شتر و الاغ»

در این داستان، که وفاداری را آموزش می دهد، شتر، استعاره از وفاداری و معرفت است. او دوستش (الاغ) را تنها نمی گذارد و به او بی نهایت کمک می کند (شیخی، 1385: 28).

داستان «الاغی که بستنی دوست داشت» و داستان «آقا موشه در دکان بقالی»

در این دو داستان، الاغ و موش استعاره از آدم های پرخوری هستند که در خوردن

زیاده‌روی می‌کنند و به دردسر می‌افتند. این داستان زیان پرخوری و زیاده‌روی را به کودکان آموزش می‌دهد (شیخی، 1385: 33).

داستان «خرگوش گوش کوتاه»

در این داستان نیز خرگوش استعاره از انسان باهوش و زیرکی است. او به همه حیوانات دیگر کمک می‌کند و فریب دشمن خود، یعنی روباه، را نمی‌خورد. روباه هم استعاره از انسانی طماع و بدطینت و خبیث است که می‌خواهد دیگران را فریب دهد اما کاری از پیش نمی‌برد و تنها چیزی که عایدش می‌شود شرمندگی و روسیاهی است:

روباه پیر با خودش گفت: من نباید از این خرگوش فسقلی شکست بخورم، باید هر طور شده او را بگیرم و یک لقمه چپش کنم ... اما خرگوش گول حرف‌های روباه را نمی‌خورد و به خانه‌اش نمی‌رفت (فتاحی، 1382).

داستان «ماهی قرمز و قورباغه»

در این داستان ماهی قرمز استعاره از بچه‌های بازیگوش و کنجکاوی است که به همه جا سرک می‌کشند و می‌خواهند از هر چیزی سر در بیاورند، اما گاهی اوقات با کارهای نسنجیده خود به دردسر می‌افتند. ماهی این قصه هم، با شنیدن تعریف قورباغه از چمنزار و دشت و بقیه حیوانات، تصمیم می‌گیرد از آب خارج شود و به دیدن این چیزها برود، غافل از این که زندگی او فقط در آب ممکن است.

ماهی کوچولو با خودش گفت پس من هم به چمنزار می‌روم و چیزهای زیبا و دیدنی آن‌جا را تماشا می‌کنم ... اما دید نمی‌تواند نفس بکشد ... با ناامیدی چشم‌هایش را بست و گفت: پس چطوری قورباغه به چمنزار می‌رود و نفس می‌کشد؟ ... قورباغه ماهی کوچولو را هل داد و توی دریاچه انداخت ...

در این داستان، علاوه بر این که کودکان یاد می‌گیرند در مورد هر موضوعی نباید کنجکاوی کرد، می‌آموزند که تنفس ماهی با بقیه حیوانات متفاوت است (فتاحی، 1382: 13).

2.4.1 نمونه‌های شخصیت بخشی به خوراکی‌ها

علاوه بر شخصیت بخشی به حیوانات، که از استعارات غالب در متون داستانی کودکان است، شخصیت بخشی به خوراکی‌ها و میوه‌ها و دیگر موجودات هم در داستان‌های کودکان مشاهده می‌شود. در این جا به پاره‌ای از آن‌ها اشاره خواهد شد. این گونه داستان‌ها، با زبان و بیان شیرین در مورد انواع غذاها، اشتیاق کودکان را به آن‌ها بیشتر می‌کنند و

همچنین اطلاعات مفیدی را مورد غذاها و شیوه پخت آنها به کودکان ارائه می دهند. بسیار مشاهده می شود که مادران این نوع راهبرد را با گفتار مادرانه¹ یا گفتار معطوف به کودک (child-directed speech) نیز، برای غذا دادن به کودکان به کار می برند.

داستان «سیاه پوش عجیبی به اسم بادمجان»

در همین نام داستان، خصوصیت لباس پوشیدن، که یک خصیصه انسانی است، به بادمجان نسبت داده شده است. در ادامه، پاره هایی از متن داستان برای نشان دادن جان بخشی آورده می شود.

بادمجانها موجودات عجیبی اند. آنها تنها موجوداتی اند که از سرنوشت خود خبر دارند و می دانند خط پایانشان کجاست. به راستی پایان خط یک بادمجان کجاست؟ ... بادمجانها از سؤال بی مقدمه او جا خوردند و پرسیدند: ... بادمجان تخمی گفت: «خودت می فهمی» ... همه بادمجانهای توی جالیز گوش شان را گرفتند ... بادمجان بی حوصله ای گفت: ... بادمجان لک و پیسی غش غش خندید و گفت ... (کلهر، 1387: 7).

همان طور که در این سطور مشاهده می شود، خصوصیات انسانی چون حرف زدن، خندیدن، فهمیدن، داشتن گوش، حوصله نداشتن و غیره به بادمجان نسبت داده شده اند. با چنین تصویر طنزآمیز و خوشایندی، می توان گفت کودکان به خوردن بادمجان، که معمولاً جزو غذاهای مورد علاقه آنها نیست ترغیب می شوند.

داستان «ای آینه بگو کی از همه خوش مزه تر است؟»

در این داستان، به کتلتها و آینه خصوصیات انسانی نسبت داده شده است. به نمونه هایی از آنها توجه کنید:

... خانم خانه آنقدر عجله داشت که یادش رفت در قابلمه کتلتها را بگذارد. پس همین که در پشت سرش بسته شد، پانزده کتلتی که سرخ کرده بود از قابلمه بیرون پریدند و توی اتاق به پرواز درآمدند. یکی از آنها رفت پشت پنجره و بیرون را نگاه کرد. یکی پرید و تلویزیون را روشن کرد. دو تای آنها شطرنج آقای خانه را برداشتند و بازی کردند. یکی از آنها خودش را با لوازم آرایش خانم خانه آرایش کرد و یکی از آنها هم جلوی آینه نشست و به او گفت: «ای آینه روی دیوار! بگو توی دنیا کدام کتلت از همه زیباتر است؟» ... کتلتها فقط با یک زبان می توانند حرف بزنند. آن هم زبان جلز و ولزی است ... آینه گفت: «همه شما واقعاً زیباییید.» ... کتلتها با شنیدن صدای در توی قابلمه برگشتند ... آینه از خودش می پرسید: «آیا پاداش راستگویی این است؟» ... (کلهر، 1387: 13).

داستان «کوتوله‌های دارچینی»

در این داستان، به دارچین صفات و خصوصیات انسانی چون حرف‌زدن، فکرکردن، غذاخوردن، چرت‌زدن، گوش‌دادن و غیره نسبت داده شده است:

روزی کوتوله‌های دارچینی داشتند از بیکاری چرت می‌زدند و به حرف‌های خانم خانه گوش می‌دادند ... کوتوله دارچینی مادر آهی کشید و گفت ...

داستان «ساجمه پلو یا کیک ساجمه»

در این داستان هم برنج و عدس دارای ویژگی‌های انسانی‌اند:

اولین برخورد عدس‌ها و برنج‌ها با عذرخواهی و شرمندگی همراه بود. اما کمی که گذشت عدس‌ها بازی‌شان گرفت. آن‌ها برنج‌ها را به این طرف و آن طرف پرت می‌کردند و عدسی می‌خندیدند ... برنج‌ها گفتند: بروید کنار ساجمه‌های بی‌ادب ... خون عدس‌ها به جوش آمد ...

داستان «مرغ شکم‌پر و هزار شکم‌گرسنه»

مرغ شکم‌پر سر نداشت، اما معلوم نبود چطور می‌تواند سوت بزند و آواز بخواند. پا نداشت اما معلوم نبود چطور می‌تواند راه برود و ... مرغ شکم‌پر همین‌طور می‌رفت و از جهانگردی‌اش لذت می‌برد ...

داستان «آقا فلفلی»

یکی بود، یکی نبود، یک فلفل سبز دلمه‌ای بود که صدایش می‌کردند: «آقا فلفلی». آقا فلفلی یک عیب بزرگ داشت. عیبش این بود که زبان تند و تیزی داشت. هر حرفی که از دهانش بیرون می‌آمد دل دوست و غریبه را می‌سوزاند ... عسلی گفت: «چرا نداری؟ خوب هم داری! تو نیش زبان داری. با حرف‌هایت دل همه را می‌سوزانی. من این‌جا بودم و دیدم که چطور دل خاله‌سوسکه و آقاموشه و پیازچه را سوزاندی ... جای نیش من زود خوب می‌شود، اما جای نیش زبان مثل یک زخم گنده روی دل می‌ماند.

در این داستان آقا فلفلی استعاره از آدم‌هایی است که دائماً با نیش و کنایه سخن می‌گویند و دیگران را با گفته‌های خود آزار می‌دهند. مفهوم انتزاعی نیش و کنایه‌زدن از زبان فلفل و مزه آن، که ملموس‌تر است، برای کودکان به تصویر کشیده شده و عینی شده است (قاسم‌نیا و شیخی، 1379: 18).

قصه «نخودک تنبل»

یکی بود یکی نبود، یک نخودک بود که خیلی تنبل بود. می‌خورد و می‌خوابید و دست به

هیچ کار نمی‌زد ... نه نخودک گفت: سبز شدن که آسان نیست، هست نه جان؟ نخودک ...
گفت: نه نه جان، آسان نیست!

سبز شدن نخودک استعاره از موفقیت در کارهاست.

نخودک در این داستان استعاره از آدم‌های تنبل و مفت‌خور است. نویسنده در این داستان می‌خواهد این مفهوم را آموزش بدهد که برای موفقیت و کسی شدن باید کارکرد و زحمت کشید (قاسم‌نیا و شیخی، 1379: 27).

3.1.4 نمونه‌های شخصیت‌بخشی به پدیده‌ها و اشیاء

داستان «مهر»

در این داستان نمونه‌های فراوانی از شخصیت‌بخشی به اشیاء و پدیده‌های طبیعی دیده می‌شود. خورشید مادری است که بچه هم دارد، بچه‌هایش ماه‌های سال‌اند، مهر یکی از دخترانش است که خصوصیات انسانی دارد: موهای بلند و قهوه‌ای رنگی دارد، لباسش پر از رنگ‌های زرد و نارنجی و بنفش و صورتی است، این طرف و آن طرف می‌رود و غیره. توصیف پاییز و ماه مهر برای کودکان با استفاده از جان‌بخشی به ملموس‌تر شدن فرایند تغییر فصل برای آن‌ها کمک کرده است.

ابر و باد و نسیم دوستان مهر بودند و هر کجا می‌رفت آن‌ها هم همراهش بودند.

در این جا شخصیت‌بخشی به پدیده‌های طبیعت آن‌ها را به فهم کودکان نزدیک کرده است (قصه‌هایی برای خواب کودکان، تهیه‌شده در مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا، زیر نظر ناصر یوسفی، بیتا گرگانی، تهران: پژوهش، 1385، نشر پیدایش، گروه سنی الف و ب).

داستان «سنگ آسیاب» و داستان «مار و مارگیر»

در این دو داستان نیز شخصیت‌بخشی داریم: سنگ آسیاب و مار مثل انسان فکر می‌کنند و حرف می‌زنند و خصوصیات انسانی دارند (آذریزدی، 1369: 16).

داستان «دزد و دیو»

پیچ‌های قشنگ و سبزه‌هایی که گاه‌گاهی دست نرم نسیم آن‌ها را تکان می‌داد و به این‌سو و آن‌سو خم می‌کرد.

در این داستان، به نسیم خصوصیات انسانی چون داشتن دست نسبت داده شده است.

تنها ماه بیدار بود و هنوز توی حوض حیاط آب‌بازی می‌کرد.

نسبت دادن ویژگی های خاص انسان چون خوابیدن و بازی کردن به ماه (داود، 1388: 12).

داستان «کلیله و دمنه»

صبح روز بعد وقتی که خورشید لکه های شب را از روی پنجره آسمان پاک می کرد.

در این عبارت به خورشید خصوصیات انسانی نسبت داده شده است (داود، 1388: 24).

داستان «دوستی یا دشمنی»

صبح وقتی خورشید چشم می گشود

خورشید دارای خصوصیات انسانی (خوابیدن و بیدار شدن و داشتن چشم) شده است (داود، 1388: 30).

داستان «گر زودپز بودم چه آبگوشتی می پختم»

در این داستان به زودپز خصوصیات انسانی داده شده است:

اما زودپز به همین هم راضی بود؛ می دانست که ممکن است به خاطر بزرگ بودنش کنار گذاشته بشود ...

زودپز هم هر چند پخت و پز یادش رفته بود، خیلی زود به خودش آمد و شد زودپز بزرگ در قرمز ... زودپز بزرگ در قرمز همان طور که توی جعبه اش تکان می خورد با خودش گفت ... و رفت تا باز آبگوشتهایی درست کند که برای آن بیچه های جیغ جیغو خاطره انگیز شود (کلهر، 1387: 8).

4.1.4 نمونه های کاربرد اصطلاحات با معانی استعاری

«داستان سینی زرین»

«مسافر قصه ما با این فکر دست و پنجه نرم می کرد ...».

«مرد که نباید به این زودی از میدان در برود»، استعاره از ناامید شدن.

«دلگرم شد»، استعاره از امیدوار بودن (حوزه مبدأ: احساسات و حالات روحی، حوزه مقصد: گرما و سرما؛ درجه هوا).

«قوت قلبی گرفت»، استعاره از امیدوار شدن.

«قد توی دلش آب می شد»، استعاره از خوشحال شدن (حوزه مبدأ: خوشحالی و حالات روحی، حوزه مقصد: خوراکی ها).

«مشغول گشت زدن توی بازار و به این مغازه و آن مغازه چشم دوختن شد»، استعاره از خیره شدن.

«اگر هم با او سرد برخورد کرد»، کاربرد اصطلاحات حوزه ملموس تر گرما و سرما برای حوزه انتزاعی تر برخورد و رفتار.

«مسافر برای خودش رشت و بافت و پرداخت»، حوزه ملموس تر بافندگی برای حوزه انتزاعی تفکر.

«اما مردم پادرمیانی کردند»، استعاره از واسطه‌گری.

«من قصد کلاه برداری نداشتم»، استعاره از فریبکاری.

داستان «گوهر صبر» از همان کتاب

«دل آن‌ها را روشن کرد»، استعاره از امیدوار شدن.

«کوه و دشت و صحرا را پشت سر گذاشتند»، استعاره از عبور کردن.

«آفتاب عمرم دارد به لب بام می‌رسد»، استعاره از تمام شدن عمر.

داستان «والی و درویش»

«سبیل کله‌گنده‌های شهر را چرب می‌کرده»، استعاره از رشوه دادن.

«از این رفتار و کردار خون والی باخدا به جوش آمد»، استعاره از عصبانی شدن.

«او دشمنان زهر خودشان را ریخته‌اند»، استعاره از خیانت کردن.

«سر تعظیم فرود آورد»، استعاره از اطاعت کردن.

2.4 استعاره‌های مفهومی و استعاره‌های ساختاری یا تصویری

داستان «دندان سفید»

در این داستان دندان سفید سگی که مرده است در میان لاشه متعفن و بدبوی او استعاره از خوبی‌هاست، و در آن از مفاهیم حوزه ملموس برای اشاره به حوزه انتزاعی استفاده شده است. پیام اخلاقی داستان این است که حتی انسان‌های خبیث و بدکار نیز خوبی‌هایی دارند و سراسر بدی نیستند (آذریزدی، 1369: 25).

داستان «سه خواهر»

سه خواهر بودند؛ اولی خیلی قشنگ بود، دومی خیلی زرنگ بود، سومی اهل جنگ و دعوا بود. یک روز قشنگه و زرنگه و اهل جنگه راه افتادند رفتند به گشت و گذار ...

در این گشت و گذار سه خواهر ابتدا به دیوی برمی‌خورند. اهل جنگه او را شکست می‌دهد، سپس زرنگه با ذکاوت خود پیرزن جادوگر را نابود می‌کند، و نهایتاً قشنگه از زیبایی خود برای آرام کردن امواج رودخانه استفاده می‌کند.

در این داستان، این سه خواهر در واقع استعاره از سه نعمت خداوند، یعنی زیبایی، هوش و ذکاوت، و قدرت هستند. نکته آموزشی این داستان این است که خداوند به هر کسی، بنا به مصلحت خود، نعمتی عطا کرده و همه نعمت‌های خداوند هرکدام به درد کاری می‌خورند و هیچ‌کدام بی‌مورد نیستند. همان‌طور که سه خواهر این قصه در مواجهه با مشکلات هر کدام از قابلیت خود استفاده کردند (قاسم نیا، 1376: 2).

داستان «سینی زرین»

در این داستان سینی زرین استعاره از خواسته‌های دنیوی است، در پایان داستان متوجه می‌شویم که، در تمام طول داستان، منظور نویسنده این است که در واقع انسان مسافر این دنیا و زندگی دنیوی نیز سفری است برای رسیدن به آن دنیا. نویسنده برای بیان مفهوم پیچیده زندگی دنیوی از استعاره زندگی به‌عنوان سفر و انسان به‌عنوان مسافر استفاده کرده است، چراکه سفر و مسافر عینی‌تر و درک‌پذیرتراند.

خوشا به حال آن کسانی که خودشان را مثل این مسافر گرفتار زر و زیور این دنیا نکردند (میرکیانی، 1369: 20).

«داستان برادران مسافر» از همان کتاب

مشغول جمع کردن گل و گیاه و سنگ‌های قیمتی شده بود.

گل و گیاه و غیره استعاره از مال و منال دنیا و متاع دنیوی.

بله عزیزان، سفر این چهار برادر حکایت زندگی ما در این دو روزه زندگی است. آن‌ها که دل به جزیره موقتی این دنیا بستند، راه را از چاه شناختند.

در این داستان هم زندگی استعاره از سفر است. مسافر استعاره از انسان و جزیره که سر راه مسافران این داستان قرار می‌گیرد استعاره از این دنیا است.

... این شایسته نیست که شما ما را به خاطر شغال بودنمان پست بدانید، زیرا ابریشم از کرم به‌دست می‌آید، طلا از صخره، نیلوفر از مرداب و آتش از چوب ... (رضایی، 1384: 17).

در این جا کرم، صخره، و مرداب در واقع استعاره از هر چیزی به ظاهر بی‌ارزش هستند و

ابریشم، طلا، و نیلوفر استعاره از چیزهای باارزش. پیام این عبارت این است که نعمت‌های خداوند همگی کارآیی دارند و هرچیز به ظاهر بی‌ارزش نیز روزی به‌کار می‌آید.

من داستان شغالی را می‌دانم که، با پیروزشدن بر ترسی که از یک صدای ترسناک داشت، توانست غذا پیدا کند ...

... من باید بر ترس خودم غلبه کنم و بدانم این صدا، صدای چیست ... (رضایی،

1384: 19).

در این‌جا ترس استعاره از دشمن در نظر گرفته شده است، چراکه معمولاً بر دشمن پیروز می‌شویم یا غلبه می‌کنیم.

5. نتیجه‌گیری

همان‌طور که مشاهده شد، در کتاب‌های بررسی‌شده، از میان استعاره‌های هستی‌شناسانه، شخصیت‌بخشی به حیوانات و خوراکی‌ها و اشیاء در گروه‌های سنی الف و ب بیشتر مشاهده می‌شود و این مسئله با خصوصیت جاندارپنداری در تفکر کودک، که پیازه مطرح کرده است، سازگاری دارد. همچنین کمترشدن این استعاره‌ها در گروه‌های سنی بالاتر، با افزایش رشد شناختی و ذهنی کودکان به علت بالا رفتن سن، سازگاری دارد، چراکه توانایی آن‌ها در درک استعاره‌های پیچیده‌تر بیشتر می‌شود.

در داستان‌های مربوط به نوجوانان، کاربرد اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها، که جزء استعاره‌های هستی‌شناسانه‌اند، و همچنین استعاره‌های مفهومی و ساختاری بیشتر مشاهده می‌شود. این مسئله نیز با رشد تفکر انتزاعی در نوجوانان سازگاری دارد. در این سن نوجوانان می‌توانند استعاره‌هایی را چون «زندگی مانند یک سفر است» درک کنند و همچنین این استعاره‌ها در نشان‌دادن راه و رسم زندگی به نوجوانان، بسیار آموزنده‌اند، که باید خود را برای واردشدن و مواجهه با زندگی واقعی و مسائل آن آماده کنند.

به‌طور کلی، می‌توان گفت مهم‌ترین و پرکاربردترین استعاره در کتاب‌ها و داستان‌های کودکان شخصیت‌بخشی به حیوانات است، اما در داستان‌های نوجوانان تنوع استعاره‌های به‌کار رفته بیشتر است و شامل اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها، شخصیت‌بخشی، و استعاره‌های مفهومی و ساختاری می‌شود.

علاوه بر این همان‌طور که ملاحظه شد کاربرد انواع استعاره به نویسندگان درگنجاندن

اهداف آموزشی و پرورشی غیرمستقیم خود در داستان‌ها کمک شایانی می‌کند. برخی از این مفاهیم آموزشی عبارت‌اند از:

- این نکته که کودکان نباید با بازی‌ها و هیجانات خود باعث آزار و اذیت و مزاحمت برای دیگران شوند.

- این امر که کودکان و نوجوانان دست از بلندپروازی و خیال‌پردازی‌های ناممکن و نابه‌جا بردارند و باتوجه به امکانات و واقعیات زندگی خود به‌دنبال موفقیت باشند.
- گوش دادن به حرف بزرگ‌ترها و بهره‌گیری از تجارب آن‌ها در برخورد با مشکلات و مسائل زندگی.

- صبر و تحمل و عجلولانه قضاوت‌نکردن و تفکر در عاقبت کارها.

- برتری عقل و اندیشه بر زور و قدرت در بسیاری از موارد.

- اهمیت فراگیری علم و دانش و هنر.

- آموزش رضایت و شکرگزاری در برابر نعمت‌های خداوند و جایگاه و مرتبه خود.

- آموزش کراهت و زشتی مسائلی چون غرور و حسادت و ناامیدی در مقابل مشکلات.

- وفاداری و معرفت و پابرجا بودن در دوستی و بسیاری از آموزه‌های دیگر که می‌توانند

در زندگی به کودکان و نوجوانان کمک کنند و چراغ راه آن‌ها باشند.

در نهایت، باید اذعان کرد که شاید نتایج به‌دست آمده از این پژوهش، به‌علت کوچک بودن

نمونه آماری مورد بررسی به کل حوزه ادبیات کودک و نوجوان تعمیم‌پذیر نباشد. برای

اطمینان از درستی نتایج باید مطالعات و پژوهش‌های بیشتری در این حوزه صورت بگیرد.

پی‌نوشت

1. (motherese) سبک گفتاری ساده شده که فردی به‌کار می‌برد زمان زیادی را در تعامل با یک کودک سپری می‌کند (Yule, 1985: 150).

منابع

- امین‌پور، قیصر (1380). شعر و کودکی، تهران: مروارید.
آذر رضایی (1384). پنج افسانه، 95 قصه از متن اصلی پنجه‌تتره (کلپله و دمنه)، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.
تجلیل، جلیل (1376). معانی و بیان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- حسن فتاحی (1382). *قصه‌های کوچک برای بچه‌های کوچک*، تهران: واحد کودک و نوجوان مؤسسه انتشارات قدیانی، کتاب‌های بنفشه.
- دبیرمقدم، محمد (1383). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*، ویرایش دوم، تهران: سمت.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (1375). *صور خیال در شعر فارسی*، تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس (1381). *بیان و معانی*، تهران: فردوس.
- صفوی، کوروش (1379). *درآمدی بر معناشناسی*، تهران: سوره مهر.
- عبداللهی‌واحد، داریوش (1381). *شش مقاله و یک قصه*، تهران: حقیقت.
- علی‌پور، منوچهر (1384). *آشنایی با ادبیات کودکان*، تهران: تیرگان.
- فریبا کلهر (1387). *قصه‌های قبل از غذا*، تهران: واحد کودک و نوجوان مؤسسه انتشارات قدیانی، کتاب‌های بنفشه.
- قاسم‌نیا، شکوه (1376). *افسانه دیو و دختر*، تهران: پیدایش.
- قاسم‌نیا، شکوه و مژگان شیخی (1379). *قصه‌های کوچک برای بچه‌های کوچک*، تهران: واحد کودک و نوجوان مؤسسه انتشارات قدیانی، کتاب‌های بنفشه.
- قول‌ایغ، ثریا (1385). *ادبیات کودکان و نوجوانان و ترویج خواندن*، تهران: سمت.
- کزازی، جلال‌الدین (1368). *بیان، زیبایی‌شناسی سخن پارسی*، تهران: کتاب ماد، وابسته به نشر مرکز.
- لطف‌الله داود (1388). *قصه‌های شیرین کلیله و دمنه: تازه‌هایی از ادبیات کهن برای نوجوانان*، تهران: پیدایش.
- محمد میرکیانی (1369). *قصه ما همین بود (هفت قصه قدیمی) ج 1*، تهران: پیام آزادی.
- مژگان شیخی (1385). *30 قصه، 30 شب*، تهران: واحد کودکان و نوجوانان مؤسسه انتشارات قدیانی، کتاب‌های بنفشه.
- منصور، محمود (بی‌تا). *روان‌شناسی ژنتیک (تحول روانی از کودکی تا پیری)*، تهران: نشر ترمه.
- مهدی آذربیدی، *قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب (قصه‌های برگزیده از آثار شیخ عطار)*، ج 6، تهران: کتاب‌های شکوفه.
- میرهادی، توران و ایرج جهانشاهی (1376). *فرهنگنامه کودکان و نوجوانان*، ج 2، پدیدآورنده: شورای کتاب کودک تهران: شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه کودکان و نوجوانان.
- ناصر یوسفی، بیتا گرگانی (1385). *قصه‌هایی برای خواب کودکان*، مؤسسه پژوهشی کودکان دنیا، تهران: پیدایش.
- هاشمی‌نسب، صدیقه (1371). *کودکان و ادبیات رسمی ایران*، تهران: سروش.
- همای، جلال‌الدین (1377). *بلاغت و صناعات ادبی*، تهران: مؤسسه نشر هما.

Brown, H.D (2000). *Principles of Language Learning and Teaching*, London: Longman.

Grenby, M.O. (2008). *Children's Literature*, Edinburgh: Edinburgh University Press.

Lakoff, George & Mark, Jonson (1980). *Metaphors We Live By*, Chicago: Chicago University Press.

Lakoff, George (1992). "The Contemporary Theory of Metaphor" In Ortony, Andrew (ed.) *Metaphor and Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.

Lee, David (2007). *Cognitive Linguistics*, Oxford: Oxford University Press.

Lobner, S. (2002). *Understanding Semantics*, London: Arnold publishing

Nodelmon, Perry (2008). *The Hidden Adult: Defining Children's Literature*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Ortony, Andrew (1979). *Metaphor and Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.

Yule, G. (1985). *The Study of Language*, Cambridge: Cambridge University Press.



